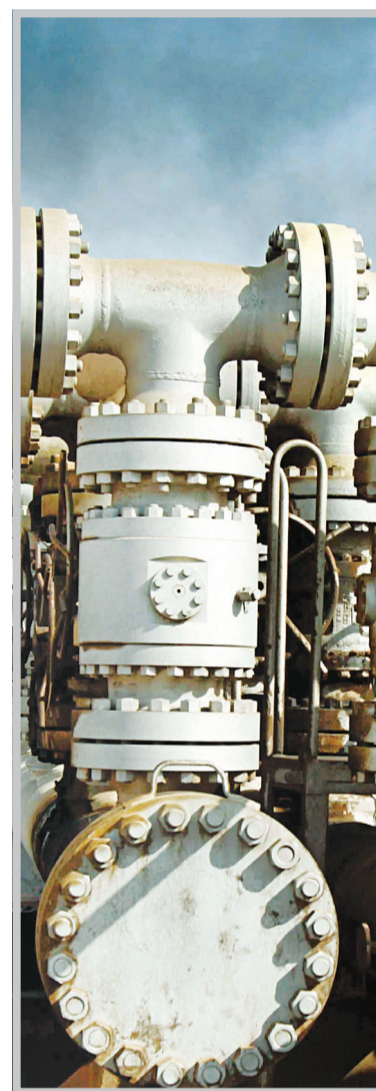


# جیب آدم‌های کار

زندگی در آنها موج می‌زند و تصویرها را زنده می‌کند. انگار خیلی‌هایشان کم‌درد دارند، بعضی‌ها تا صبح از درد پا نمی‌خوابند و گردن‌درد امان بعضی‌ها را بریده. با این همه آنها از حسی غریب و ناگفته سرشارند. این عکس‌ها مثنی است نمونه خوار، تصاویری از کلمات لال و حرف‌های نگفته. به هزار دلیل بی‌منطق کمتر دانش آموزی شاید دلش بخواهد در آینده صاحب یکی از این شغل‌ها باشد. شغل‌هایی که زندگی شهری بی آنها غیرممکن است اما همیشه نادیده گرفته می‌شوند. روز جهانی کارگر نزدیک است و شاید هیچکس به صاحبان این عکس‌ها روزشان را تبریک نگوید. شاید هم رسم نیست که کسی به خاطر کارگر بودن در روز کارگر هدیه بگیرد. دوروبرمان را این روزها نگاه کنیم، آنها را می‌شود همه جا دید. گرچه بسیار نادیده گرفته می‌شوند، می‌شود این بار در یازدهم اردیبهشت امسال با شاخه کلی روزشان را به آنها یادآوری کرد. و البته ارزش وجود و حضورشان را می‌شود به آنها گفت که کارگری مادر تمام کارهای دنیاست، ذات اصلی و سرشت اولیه کار. می‌شود آنها را خوشحال کرد. می‌توان آنها را باز یادآوری کرد...

▲ امید دست‌یافتنی و باشکوه و حسرت‌برانگیز است وقتی میان بازوان قدرتمند شما جان می‌گیرد. آن هنگام که سخت‌کوشانه همت می‌کنید و در دل آفتاب سوزان چرخ‌های اقتصاد ایران را می‌چرخانید. آسمان و زمین این تکه از خاک خدا مرهم زخم‌های ناخوانده شماست و روزگار از غیرت غریبانه شما افسانه‌ها خواهد ساخت.

▼ تو را بسیار می‌شناسم. سحرگاهان و به وقت غروب، آنگاه که زمین را با صدای جاروبیت بیدار می‌کنی و می‌خوایانی. تو رفیق کهنه کار کوچه‌های شهری. بی‌ادعا و سختکوش. خیابان‌ها هرروز اسم تو را در گوش‌های درختان زمزمه می‌کنند.



انگار کفش‌ها آن روزها بیشتر حرمت داشتند. کفش‌های پاره و فرسوده هم‌نشینان رنج زندگی آدم‌ها بودند. هر صبح همراه صاحبانشان کوچه‌ها را می‌دویدند و غصه‌ها را می‌نگریستند. از دست روی دست گذاشتن معلوم است که این روزها کفش‌های دیروز بدون مرهم، زباله می‌شوند.

بوی نان تازه می‌دهی. رایحه رخت‌آبک هستی. طعم گندم. مزه زمین. رقص موزون تو بر روی نان‌بند نانوايي همان ریتم پرقرار زندگی است از هنگام ورز خمیر تا تبدیل شدن به نان. تو آشانتین هستی برای آدم‌های درگیر نان.



در سبدهای بسیاری نان خورده‌ایم. روی حصیرهای زیادی خنکای غروب تابستان را حس کرده‌ایم و هرگز به راز نخل و برگ‌ها و هوای شرعی جنوب مانده در گره‌های انبوه گوش نداده‌ایم. ما برای فهمیدن احساسات شاخه بر بلندترین تنه نخل‌های جنوب به دست‌های بی‌رق تو محتاجیم.



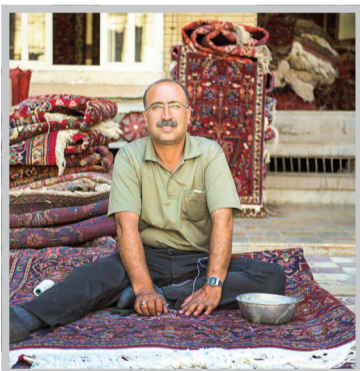
▲ چرخ‌ها را رویان داستان بلند رسیدن هستند. آنها امیددهندگان وصال‌اند. شما راز چرخ‌ها را می‌دانید. نگاه جوانتان به همت زور و توانتان چرخ سنگین زندگی را می‌چرخاند. این روزها پیدا کردن دست‌های ماهری چون شما شده است سخت‌ترین کار دنیا.

▼ می‌دانی تو حق داری. حق داری در انبوه و همه‌په بنفشه‌ها خودت را به خنده‌ای عمیق مهمان کنی. تو که هم‌نشینی‌ات با میدان شهر و باغچه‌های خیابان باعث شده درد میان ماشین‌ها نفس کشیدن را بفهمی. با رنگ‌های روغنی ابروی بنفشه‌ها را می‌خوری، مرد!



و خدا خورشید را آفرید و خورشید درخت را و درخت پنجره را. تو اما برای نور و پنجره جاده می‌سازی. در پیچه‌های زیر دست‌های ماهر تو جان می‌گیرند و درهای جهان بی تو سمت دیوارها باز می‌شوند.

گل‌های خمیده‌قالی زیر دست‌های جان می‌گیرند. لچک‌ها و حوض‌های فرسوده رفو می‌شوند. قدمت تو به اندازه فرش باشکوه ایرانی است و انگشت‌های هنرمندانی هستند مهجور مانده که به هیچ‌کس امضای نمی‌دهند.



▲ آب‌آتش. آهن سخت و دست‌های نرم. زور بازو و سخت‌جانی فولاد. کمر به قد توان راست کردن و به قدرت بازو نان خوردن. تو هرروز حکایت سعدی را در دکان گاهی کوچک بازنمایی می‌کنی که «به دست آهن تفته کردن خمیر، به از دست بر سینه پیش امیر».

▼ دست‌های پیر و جوان که به هم گره بخورند کار کردن می‌شود مزه زندگی. خنده‌های کهنه گره می‌خورد به لبخندهای تازه. نیرو و شوق جوانی در سایه تجربه قد می‌کشد و کار پیش می‌رود.



عکس‌ها: حسین خسروی